



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۲/۱۸

عبدالقیوم میرزاده

چند سخنی در باره دوستی و محبت

گفتار و بحثی چند در باره تعصب، دشمنی، افراط گرایی و ستیز منحصیث عوامل انقطابات اجتماعی کشور ما انجام دادم و نوشته هایی از این قلم انتشار یافت. در این جریان دقیقاً دریافتم که این خشم و خشونت است که نفرت می آفریند. بیشترین بدبختی های کشور ما ناشی از این است که اکثر مردم ما شجاعت بیان حقیقت و شنیدن حقیقت را با روح محبت و دوستی ندارند. این است نقطه مفقود در اجتماع روشنفکری و عامه مردم افغانستان که حد اکثر فقر آگاهی از عوامل اساسی آن میباشد. خشم و خشونت را ممکن افراد معدودی مرتکب شوند اما نفرت دامن جامعه را میگیرد و عواقب بس زیانبار و مرگباری را مسبب میگردد. بناً در این مقال میخواهم روی دیگر دشمنی و نفرت را که عبارت از دوستی و محبت میباشد به بحث بگیرم.

دوستی و محبت یکی از مواهب الهی است که انسان را یاری میرساند تا در برابر تحجر، جهل، عصیان و تعصب قرار گرفته و خود را رستگار سازد. چنانچه چارلز لنگبریچ مورگان (Charles Langbridge Morgan) (۱۸۹۴ - ۱۹۵۸) درامه نویس انگلیسی میگفت: « هیچ چیز در زندگی شیرین تر از این نیست که کسی انسان را دوست بدارد. من در زندگانی خود هر وقت فهمیده ام که مورد محبت کسی هستم مثل این بوده است که دست خداوند عالم را بر شانه خویش احساس کرده ام. » دوستی و محبت از بدو پیدایش انسان منحصیث انسان خردمند یا « Homo sapiens » موضوع بسیار با اهمیت مرکزی در مبحث انسانیت قرار داشته است و فلاسفه، علما و دانشمندان بیشماری چون ارسطو، سقراط، افلاطون، شوپنهاور، مولانای بزرگ بلخ و دیگران نگرش های مبسوطی هم از دید عرفان و هم از دید علوم تجربی در زمینه ارائه کرده اند و همه این دانشمندان متفقاً به این نتیجه رسیده اند که دوستی و محبت ضمانت بقای هستی انسان در روی زمین می باشد. به قول افلاطون زینت انسان حقیقی در سه چیز است: علم، محبت و آزادی.

اگر از بحث طویل در باره پیدایش حیات در روی زمین صرف نظر کنیم به قول حیات شناسان و جامعه شناسان انسان در نتیجه اجماع نطفه ها و تخمه ها در این کره خاکی بوجود آمده و در جریان زنده گی اجتماعی در میان سایر زنده جانان به انسان خردمند ارتقای مقام پیدا کرده است. البته زنده گی اجتماعی به هیچوجه بدون همکاری، همدیگر پذیری، تعاون، همیاری و همراهی میسر و ممکن نمی باشد، و برای پیشبرد زنده گی اجتماعی در هر مقیاسی که در نظر بگیریم بدون دوستی و بدون محبت، بدون همکاری، بدون همدیگر پذیری، بدون تعاون، بدون همیاری و بدون همراهی امریست نا ممکن و ناشدنی. بدین لحاظ انسان ها آگاهانه و یا ناخود آگاه غرض تحقق مأمول های زنده گی اجتماعی خویش در جستجوی دوست هستند. تا کنون تعاریف متنوعی از دوستی و محبت ارائه داده شده است، یکی آنرا معاشرت انسانی میداند و دیگری آنرا قرارداد اخلاقی نا نوشته با انگیزه های مادی و معنوی تعریف میکند. دانشمندان و اهل خیره هر تعریفی از دوستی و محبت ارائه دهند من آنرا جوهر انسانیت میدانم، آن جوهری میدانم که گردش چرخه زنده گی انسانی بدون آن ممکن نیست. دوستی و محبت معراج انسانیت است. اگر انسان حقیقتاً نقاب های ساختگی غرور، تکبر، خود خواهی، خود پسندی، خود بزرگی بینی، ترس و وهم را از چهره بردارد و پیوسته خودش باشد همانی که است، آنگاه است که به پذیرش خود واقعی میرسد و انسانهایی که به خود واقعی

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

خویش برسند همه را میپذیرند. این افراد از تمام حواس ادراک خود باخبر اند و هرگز در پی دفاع خود نبوده بلکه با خلاقیت برای همه آغوش باز داشته و با ضمانت فهم، درک و آگاهی اش همه را بدون استثناً میپذیرد و همه مردم را دوست میدارد و با همه مهربان و صمیمی میباشد. افراد بی نقاب بر پایه عاطفه انسانی با مردم رابطه تأمین میکنند نه بخاطر ترس، دفاع، اختلاف نظریات و خصومت. آنانیکه دوست میدارند ظاهر و باطن یکسان داشته و در فرود و فراز های زنده گی همواره همان میباشند که بودند. دوستی و محبت انسانها را به داروی شفا بخش هموعان و جامعه مبدل میکند، برای همچو مردمان که آراسته با جوهر انسانیت اند در هر کجایی نیاز مبرم محسوس است و همه به ایشان نیازمند میباشند. زیرا قدرت دوست داشتن قدرت ملکوتی است که سعادت بار می آورد. دانشمند بزرگ ابو علی سینای بلخی در این باره گوید: « تمام سعادت انسان نزد دیگران و دوستان یافت می شود. سعادت مند کسی است که دوستان واقعی برای خود به دست آورد و در دوستی با آنان از هیچ فداکاری و از خودگذشتگی دریغ نکنند تا هم او از آنان فضائل اخلاقی کسب کند و هم آنان از وی بهره اخلاقی بگیرند.» در حقیقت امر انسانها از برکت دوست داشتن و محبت فضای همزیستی و همدلی را در میان مردم و جامعه ایجاد کرده و در سایه همین تعاون، همکاری، همزیستی و همدلی است که استعداد ها شگوفا گشته و جامعه بصوب ترقی، تعالی، پیشرفت و توسعه در حرکت میگردد. تاریخ انکشاف جامعه بشری گویای این امر است که تمام اختراعات، اکتشافات و ترقیات در جوامع انسانی بر پایه همکاری، همیاری و تعاون که در نتیجه دوستی و محبت اعضای آن اجتماع به میان آمده است و تمام پژوهش ها و تحقیقات علمی در عرصه های مختلف اجتماع، ساینس و هنر که امروز جامعه بشری را شگوفا گردانیده است در نتیجه تلاش دسته جمعی گروهی از اندیشمندان و دانشمندان صورت پذیرفته است.

از گفتار بالا به این نتیجه میرسیم که اگر انسانها اراده موفقیت و شگوفا زیستن را داشته باشند پس باید با رشته های محکم محبت و دوستی خود را با دیگران پیوند دهند. زیرا دوست داشتن نه آنقدر مربوط علم روان شناسی میگردد بلکه جزء علم جامعه شناسی میباشد که گروه های بزرگ انسانی را از طریق دوست داشتن و محبت برای شگوفایی جامعه هم پیوند و متشکل ساخته و جامعه با فضیلت و شگوفا را نوید میدهد. همچنان در این پروسه اجتماع روال بر این است تا ما خود به دیگران و یا مردم علاقمند بوده و آنها را دوست داشته باشیم، نه اینکه منتظر باشیم دیگران ما را دوست بدارند و به ما علاقمند باشند. زیرا در آنصورت مجدداً همان نقاب خود محوری و خود بزرگ بینی است که بر چهره خویش میکشیم. نباید منتظر زمان مناسب برای دوست داشتن دیگران بود. محبت ورزیدن، مهر گستری و دوست داشتن دیگران منحصراً عادت مادام العمر درپندار، رفتار، کردار و گفتار ما مایه رستگاریست. به قول شکسپیر William Shakespeare (۱۵۶۴ - ۱۶۱۶) شاعر و نمایشنامه نویس انگلیسی « شادمانی در خانه ای است که مهر و محبت در آن مسکن دارد. »

بیشتر روانشناسان راعقیده بر این است که اگر انسانها توانایی پذیرش دیگران را با عقاید گوناگونه شان داشته باشند، انسانها را دوست بدارند و بدی ها و نفرت دیگران را با ملایمت، نرم خویی، خوبی، محبت و دوستی پاسخ بگویند و آنها را ستایش کنند زنده گی پر مسرتی میداشته باشند و احساس شان پیوسته جوان میماند و طول عمر شان بیشتر. چنانچه سیسرو Marcus Tullius Cicero (۱۰۶ - ۴۳ پیش از میلاد) فیلسوف رومی میگوید: « آنان که دوستی و محبت را به زنده گی و رفتار خود راه نمی دهند، به آن ماند که طلوع خورشید را مانع شوند. »

انسانهای خردمند که همه نقابهای جعل را از چهره برداشته اند و به خود رسیده اند آنچه را به خود نمی پسندند به دیگران هم روا نمیدارند و از خوشی های اطرافیان، مردم و جامعه خویش شاد میگردند و از اندوه شان اندوهگین میگردند. مردمان نیک سیر و نیک خو اطرافیان و مردمان را طوریکه هستند میپذیرند، آنها هرگز عیب جویی نکرده و در رفتار و گفتار شان قلوب مردم را بدست می آورند، آنها به محسنات مردم بیشتر توجه دارند تا به عیب هایشان. این افراد در بحث مسایل بفرنج اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیشتر به مشترکات مطروحه از جانب افراد شامل بحث روی موضوع مورد بحث اهمیت داده و این مشترکات را قوی تر و بزرگتر می سازند و بیشتر به آشتی اختلافات از راه های مسالمت و مصالحت تمرکز میداشته باشند تا تحقیر، ستیز، خصم، فصل و غوغا. هر قدر به نظریات دیگران با دقت گوش فرادهمیم به همان اندازه اعتماد به نفس و اطمینان شانرا در ارائه نظریه کامل بالا میبریم و شناخت و درک خویش را از موضوع افزایش میدهمیم. آنچه ما را از فهم و درک نظریات دیگران بدور نگه میدارد همانا پرده ضخیم و چرکین بد گمانی و بد بینی است که نمی گذارد از یکطرف از نظریات دیگران بهره گیریم و از نعمت دوستی و محبت شان سرفراز گردیم. اگر با نظریات دیگران مخالف هم هستیم چنان با منطق و استدلال عالی، علمی و مستند در کمال عطف و مهربانی در رد نظریات مبادرت ورزیم که نظریه دهنده به هیچوجه خود را توهین شده و معیوب احساس نکند. ما نباید عزت نفس را در دیگران بکشیم. زیرا افزایش عزت نفس دیگران خوشنودی و اطمینان خودی میباشد. درخصلت، طینت، گفتار، کردار، رفتار و عملکرد مردمان خردمند بغض، عداوت، حسد، کینه، نفرت، انزجار، ماجراجویی، انتقام و خصومت هرگز جای نمیداشته باشد و بجای این صفات شیطانی آنها مهرورز، بامحبت، سرشار از سجایای نوع دوستی، شادی گستر و نشاط بخش میباشند. به قول گوته Johann Wolfgang von Goethe شاعر، ادیب و فیلسوف آلمانی (۱۷۹۴ - ۱۸۳۲) « دلی که خانه ی غرور است کانون محبت نشود. یاران دوران فرومایگی، نکو خویی ندانند و تنگ نظران ره به بزرگی نبرند. حسودان بر جمال و

کمال جز به چشم کین ننگرند و دروغگویان از کسی وفا و اعتماد نبینند.» دوستی و محبت از اعماق وجود انسان مایه میگیرد و منحیث جلوه اجتماعی به معاشرت صمیمانه مبدل میگردد که باعث پیوند های عاطفی میان مردم شده و جامعه را باورمند یکدیگر ساخته و سبب آرامش عمومی در جامعه میباشد.

با ذکر نکات مثبت و زنده گی ساز محبت و دوستی که فضیلت انسانی را بازگویی میکند لازم می افتد تا در باره حساسیت های دوستی های بیش از حد که غالباً در کشور ما رهبران احزاب سیاسی و بزرگان اقوام در این ردیف قرار میگیرند نیز نذری بعمل آورم.

دوست داشتن بیش از حد و غیر قابل کنترل یک شخص به احتمال زیاد مغز و قدرت تحلیل و تفسیر انسان را تحت تأثیر احساسات درونی قرار داده و بسیار محتمل است تا انسان قدرت تحلیل را در برابر چنین شخص از دست بدهد و نتواند حقایق را در قبال چنین شخص ببیند که در بسیاری حالات نقاط ضعف چنین افراد را نقاط قوت آنها میپندارند.

در این حالت دوست دارنده در گرو چنین شخصیتی محصور میگردد و این امر صدمه بزرگی بر سایر افراد اجتماع رسانده و فرد را منزوی میسازد که آنرا افراط در محبت گویند که دیده را کور و گوش را کر خواهد کرد. همچنان در همچو موارد است که در داوری انسان نیز اثر میگذارد و آنکه را به افراط دوست میدارید عیب اش را نمیتوانید بشنوید.